

پارسی گویان ایرانی

در دوره حکومت قطبشاهیان و عادلشاهیان*

دکتر محمدکاظم کهدویی^۱

استادیار دانشگاه یزد

چکیده:

زبان و ادبیات فارسی از روزگار سلطان محمود وارد سرزمین هند شد و در طول دوره‌های بعد سرتاسر آن سرزمین را فراگرفت. رفت و آمد مهاجران از ایران به هند، موجبات تأثیر و تأثر فرهنگی بیشتری به وجود آورد، و از سده دهم هجری در دوره صفویان در ایران، و تیموریان در هند، این روابط همه جانبه گسترش یافت و به دلایل مختلف، همچون عدم توجه لازم پادشاهان صفوی به شعر و شاعری، و حمایت فراوان پادشاهان هند به این امر و... تعدادی از شاعران و ادیبان ایرانی به هند مهاجرت کردند که اوج این مهاجرت را در قرن یازدهم هـ.ق می‌توان دید و تا سال ۱۸۷۵م که حکومت تیموری منقرض شد، همواره زبان فارسی، زبان رسمی، سیاسی و دیپلماسی بود.

حضور سلسله‌های قطبشاهیان در کلگنده (۹۱۸-۱۰۹۸هـ) و عادلشاهیان در بیجاپور (۸۹۵-۱۰۹۷هـ) - که بخشی از دکن بود - به سبب نزدیکی با پادشاهان صفوی، بویژه از نظر اعتقادی، موجب مهاجرت بیشتر بدان خطه شد. بیش از هفتاد نفر از این شاعران مهاجر را می‌توان نام برد که این تعداد، حدود ۱۰ درصد از شاعران مهاجر به کل هندوستان را تشکیل می‌دهد.

کلیدواژه: هند، پارسی گویان، قطبشاهیان، عادلشاهیان، شعر مهاجرت.

زبان و ادبیات فارسی از دیرباز و بیش از هزار سال در شبه قاره هند رواج و پیشرفت داشته است و افکار و اندیشه های مذهبی و عرفانی و هنری ایرانیان با تفکرات و اندیشه های عرفانی هندیان به هم آمیخته و آمیختگی دو فرهنگ غنی ایرانی و هندی، موجب پیدایش آثار ادبی، هنری، تاریخی و عرفانی و... شده است.

زبان فارسی، یا دری، در روزگار محمود غزنوی، بطور گسترده وارد هندوستان گردید و ابتدا زبان دربار بود، اما شیوایی، فصاحت، گیرایی کلام و سخن و شعر و نثر این زبان، ادب و فرهنگ فارسی را به سرعت همگانی ساخت و در سراسر آن سرزمین پهناور به عنوان زبان اول یا دوم مورد استفاده قرار گرفت. شاعران و محققان و ادیبان این زبان نیز از مذاهب و گروههای مختلف سرزمین بزرگ هندوستان بودند.

تردد و آمد و رفت مهاجران و آمیختگی با فرهنگ غنی هندوستان موجبات تأثیر و تأثر فرهنگی و ادبی را در افراد فراهم آورد و قسمتهایی از فرهنگ و ادبیات مردم هند نیز در سرزمین ایران به کار گرفته شد؛ بویژه کاربرد آیینها و آمیختگی فرهنگی را بین پارسیان ایران و هند بیشتر می توان دید این آمیختگی در بخشهای مرکزی ایران نظیر اصفهان و یزد و کاشان و... که مهاجرتهای بیشتری به سرزمین هند داشتند نیز به چشم می خورد. پیدایش سبک و شیوه ای متمایز در شعر فارسی از سده دهم هجری، نشانگر یکی از این تأثیر و تأثرهاست که گاه از آن به «سبک هندی» و گاهی «سبک اصفهانی» یاد می شود.

در این نوشته موارد زیر بررسی می گردد:

- ۱- حکومت تیموریان هند و سلاطین آنها
 - ۲- علل و عوامل مهاجرت ایرانیان به هندوستان
 - ۳- میزان مهاجرت شاعران ایرانی به دربار عادلشاهیان و قطشاهیان (دکن و بیجاپور)
- نسبت به سایر سرزمینهای هند.

از روزگار غزنویان (۹۶۲-۱۱۸۶ میلادی)، تا غوریان (۱۱۴۸-۱۲۰۶م)، سلاطین مملوک (۱۲۰۶-۱۲۹۰م)، سلاطین خلجی (۱۲۹۰-۱۳۲۰م)، سلاطین تغلقیه (۱۳۲۰-۱۴۱۴م)، سلاطین سادات (۱۴۱۴-۱۴۵۱م)، سلاطین لودی (۱۴۵۱-۱۵۲۶م)، شاهنشاهان مغول تیموریه (۱۵۲۶-

۱۸۵۷م) شامل: بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان، اورنگزیب^۱، هر کدام از دوره‌ها توجهی خاص به زبان و ادبیات فارسی نشان می‌دادند که دربارهای سلاطین سلسله‌های دکن یکی از مراکز عمده زبان و ادبیات فارسی بوده است، و توجه پادشاهان تیموری نیز جایگاه خاص خود را دارد.

پس از بر افتادن سلاطین بهمنی در دکن (۱۳۴۷-۱۵۲۶م) سلسله‌های زیر روی کارآمدند:

۱- عمادشاهیان در برار (از ۱۴۸۴-۱۵۷۲م / ۸۹۰-۹۸۰ هـ)

۲- نظامشاهیان در احمدنگر (از ۱۴۹۰-۱۵۹۵م / ۸۹۵-۱۰۴۲ هـ)

۳- بریدشاهیان در بیدر^۲ (از ۱۴۹۲-۱۶۰۹م / ۸۹۸-۱۰۲۸ هـ)

۴- عادلشاهیان^۳ در بیجاپور (از ۱۴۸۹-۱۶۸۶م / ۸۹۵-۱۰۹۷ هـ)

۵- قطبشاهیان در گلکنده (از ۱۵۱۲-۱۶۸۷م / ۹۱۸-۱۰۹۸ هـ)

که این سلسله‌ها هم به دست امپراتوران مغول تیموریه منقرض گردیدند.

اکبر پادشاه (پادشاهی از ۹۶۳ تا ۱۰۱۴)، پسر همایون، که پس از فوت پدر (۱۵۵۶م) چهارده سال بیشتر نداشت، بر تخت سلطنت نشست. وی یکی از بزرگترین امپراتوران مغول تیموریه شبه قاره به شمار می‌رود که دنباله فتوحات پدر خود را به دست گرفت و در مدت سی و یک سال نواحی گوالیار، جونپور، مالوه، خاندیش و راجپوتانه و گجرات و بنگاله و کشمیر و سند را تسخیر نمود، و چندی بعد درصدد فتح ممالک دکن برآمد و بعضی از نواحی دکن را تا ۱۶۰۰ گرفته، خود را به لقب «شاهنشاه دکن» ملقب گردانید.

اکبرشاه، در سرپرستی شعرا و ادبا و اطبا و هنرمندان دیگر کم نظیر بود. ابوالفضل می‌گوید: «هزاران قافیه طراز و نظم آرا بر همایون آستان باشند و آنکه دیوان به انجام رسانده و داستان بر طرازد بس فراوان». در این دوره، عده‌ای از شعرا از ایران به شبه قاره رفتند. اکبرشاه منصب «ملک الشعرا» را تأسیس نمود و عنوان اولین ملک الشعرا دربار خود را به غزالی مشهدی داد. بعد از وفات او (۱۵۷۲م) فیضی اکبر آبادی به این منصب رسید. پس از درگذشت شاهجهان، شاهزاده اورنگزیب که به فرمان شاهنشاه به نواحی دکن لشکرکشی کرده بود، در همان جا به سال ۱۶۵۷ هـ خبر بیماری پدر را شنید و در جنگ قدرت و تقسیم ملک، دکن نصیب او شد و در جنگ سراسری، اورنگزیب فاتح گردید. (غلام سرور، ۱۳۶۹، ص ۷۹-۸۱)

روابط ایران و هند (همایون در ایران):

پناه گرفتن همایون، پادشاه دهلی، در دربار شاه تهماسب (۹۵۱ هـ.) از نظر حفظ و ادامه دوستی میان جانشینان شاه اسماعیل و بازماندگان ظهیرالدین بابر اهمیت بسیار داشت. حتی همایون پادشاه، در زمان حضور در ایران با بعضی از اهل شعر و ادب آشنا شد و جمعی را به همراه خود به هندوستان برد و از گروهی دیگر نیز دعوت کرد که در هندوستان به وی بپیوندند و آنها نیز چنین کردند. این گسترش روابط و سفرها در زمان جلال‌الدین اکبر (پادشاهی از ۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ.) محسوس‌تر است. (صفا، ۱۳۶۴، ج ۵/۱، ص ۱۱۳)

ادوارد براون در خصوص روابط بین ایران و هندوستان در عصر صفوی، سخن بسیار دارد، از جمله می‌گوید:

روابط حسنه مابین هند و ایران در آن زمان، محدود به حکمرانان آن دو کشور نمانده، بلکه در سراسر عصر سلطنت صفویه و حتی بعد از آن، همواره عده‌ای از شعرای ایران که بعضی از آنها از معروفترین استادان زمان خود بوده‌اند، از وطن خویش مهاجرت کرده، به هندوستان رخت کشیده‌اند تا در آنجا در ظل عنایت سلاطین مغولی هند، کسب مال و جاه نمایند.

دربار این پادشاهان تیموری‌نژاد تا آخرین روز، همواره زبان فارسی را نه فقط زبان رسمی، سیاسی و دیپلماسی قرار داده بود، بلکه زبان لغت، شعر و ادب نیز می‌شناخت. از آن دستگاه دانش‌پناه، آثار بسیار به نظم و نثر فارسی باقی مانده است. سلسله پادشاهان تیموری در سال ۱۸۵۷ میلادی، بعد از شورش هند، بکلی منقرض شد. (براون، ۱۳۶۹، ص ۱۶۹ به بعد)

شبلی نعمانی در خصوص ترقی و پیشرفت شعر و ادب در دربار سلاطین هند می‌گوید: «در دربار این سلاطین، شعر و ادب ترقی و پیشرفتی که نموده، صرفاً برای این نبوده که در شاعری مال و دولت به دست می‌آمده، بلکه بیشتر از این جهت بوده که سلاطین مزبور، خود دارای طبع موزون و نقاد سخن بودند. تشخیص بد و خوب کلام می‌دادند، شعرا را در هر موقع بازجویی می‌کردند، می‌آزمودند، امتیازی که به هر کدام یا داد سخن هر یک می‌دادند، از روی تحقیق و مبنی بر فضلی بوده است، و چنانچه به دقت ملاحظه شود، دربار، خود تعلیمگاه شاعری یا مکتب پرورش شاعر و سخنور بوده است. قدردانی و بخشندگی ابراهیم عادل‌شاه در دکن، بیجاپور را بخشی از ایران کرده بود. ظهوری و ملک قمی از ملازمان دربار او بودند،

حتی جاذبه و کشش اکبری، یعنی اکبرشاه بزرگ، نتوانست آنها را از بیجاپور به دهلی و آگره جلب کند. در برهانپور نظامشاه بحری، گویی مربی فن بوده است. ظهوری، ساقی نامه را در شأن او گفت و به صلوات گرانمایه مورد نوازش قرار گرفت و این بخششها و انعامات هندوستان بوده که روی آن، سراسر ایران به آن طرف کشیده شد و در این معنی گواهی بهتر از گفته‌های خود شعرا نیست، ذیلاً ملاحظه می کنید چه می گویند:

صائب تبریزی:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

کلیم کاشانی :

اسیر هندم و زین رفتن بیجا پشیمانم
کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را

به ایران می رود نالان کلیم از شوق همراهان

به پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را

ز شوق هند زان سان چشم حسرت برقفا دارم

که رو هم گر به راه آرم نمی بینم مقابل را

دانش مشهدی:

راه دور هند پابست سفر دارد مرا
چون حناشب در میان رفتن به هندستان خوش است

(شبلی نعمانی، ۱۳۶۸، ج ۳، صص ۷-۲۱)

بعضی از عوامل مهمّ مهاجرت ایرانیان و بویژه اهل ادب به سرزمین هند:

۱- نبودن مشوقّ و مربّی

یکی از مهمترین عوامل مهاجرت نبودن مشوقّ و مربّی برای شعر و شاعری بوده؛ چنانکه رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحاح بدان اشاره کرده است و ادوارد براون نیز بدان معتقد است. (براون، ۱۳۶۹، ص ۴۲)

۲- توجه به علمای دینی و اشعار مذهبی

نکته ای که مرحوم علامه قزوینی نیز طی نامه‌ای در پاسخ به «براون» بدان پرداخته، آن است که سلاطین صفوی، بیشتر قوای خود را صرف مذهب شیعه و تشویق علمای دینی کردند که اگرچه مساعی آنان در توحید مذهبی ایران به کاررفته و نتیجه آن هم وحدت سیاسی مملکت شد و اساس ایران فعلی زاپایه گذاری کرد که ساکنانش دارای مذهب و لسان و نژاد واحد هستند، اما از لحاظ ادبیات و شعر و عرفان و تصوف (کمالیات در مقابل شرعیات) نه تنها در توسعه و ترقی آن جهدی نکردند؛ بلکه به انواع وسایل در پی آزار و تخفیف نمایندگان این کمالیات برآمدند. (براون، ۱۳۶۹، ص ۴۱-۴۳)

۳- عدم توجه به صوفیه

عدم توجه به صوفیه و تعقیب آنان که منجر به نفی بلد و جلای وطن و قتل و مؤاخذه آنان شد، باعث گردید تا اطفای یکی (عرفان) موجبات خاموشی شعله دیگر ادبیات (شعر و ادب) را فراهم آورد و به نابودی و اضمحلال آن بیانجامد.^۴ (همانجا)

۴- عدم توجه به مدیحه شاعران

عدم توجه پادشاهان صفوی به مدیحه شعرا، یکی دیگر از عوامل تقلیل عده شعرا در ایران و مهاجرت آنان به هند گردید. در این زمینه، سلاطینی چون شاه طهماسب و شاه عباس اول، مایل بودند تا شعرا به جای مداحی آنان، به مدح و بیان منقبت ائمه اطهار (س) بپردازند. شاه طهماسب (فوت: ۹۸۴ ه.ق.) چنان به ارباب دانشهای عقلی بی‌اعتنا بود که بسیاری از دانشمندان ایران در عهد وی از کشور بیرون رفتند.^۵ (صفا، ۱۳۶۴، ج ۵/۱ ص ۱۶)

در خصوص مهاجرت شعرا و ادبای ایران به هند، یکی از فضیلات پاکستانی چنین آورده است:

«در دوره سلاطین صفویه (۱۷۳۶ - ۱۵۰۱ م.) عده زیادی از شعرا و ادبا و هنرمندان دیگر که در نتیجه سختگیریهای متعصبانه دولت صفویه، بازار متاع آنان کاسد شده بود، به شبه قاره

مهاجرت نمودند و در دربار شاهنشاهان مغول تیموریّه و امرای دربار آنان پذیرای شایان یافتند.» (غلام سرور، ۱۹۶۲م، ص ۱۶۱)

ملک الشعراى بهار نیز در خصوص عدم توجه لازم پادشاهان صفوی به ادبا و شعرا و اهمّیت دادن دربار دهلی بدین موضوع چنین آورده است:

«در دهلی، دربار بزرگتری تشکیل شد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید، بلکه دربار اصلی ایران؛ چه، رواج زبان و ادبیات فارسی و ادبیات و علوم در دربار دهلی زیاده از دربار اصفهان بوده است، و شکی نیست که در دربار اصفهان، پادشاهان و خاصّان درگاه، به زبان ترکی صحبت می‌فرموده‌اند، ولی در دربار دهلی، شاه و دربار و حرمسرایان، همه به فارسی گفتگو می‌کرده‌اند و در آن عهد زبان فارسی در هند، زبان علمی و زبان مترقی و دلیل شرافت و فضل و عزّت محسوب می‌شد و در دربار اصفهان، هرگز زبان فارسی این اهمّیت را پیدا نکرد.» (غلام سرور، ۱۹۶۲م ص ۲۲۸)

۵- محرومیت شعرا از صله‌های ممدوحان

عدم وجود منافع مادی برای شاعران و ادیبان و محرومیت آنان از صله‌های پادشاهان، علت دیگری است که چشم و پای شاعران، بویژه اهل طمع را، متوجه و رهسپار هند گردانید تا در دربار سلاطین دهلی و دکن، به عرضه هنر شاعری خود، پردازند.

۶- ادیب پروری شاهان هند

توجه پادشاهان هند به شعر و شاعری و اعطای نشانهای دولتی و القاب ملک‌الشعرايي و... به شاعران، بویژه پارسی‌گویان شیرین‌سخن ایرانی، از دیگر دلایل مهاجرت است؛ چنانکه در این مورد می‌توان از شاعرانی چون غزالی مشهدی، صائب تبریزی، قدسی مشهدی، ظهوری ترشیزی، ملکی قمی، کلیم کاشانی (همدانی)، سلیم تهرانی، بابافغانی شیرازی (ف ۹۲۵ هـ)، اهلی شیرازی (ف ۹۴۲ هـ)، عرفی شیرازی (ف ۹۹۹ هـ) و ... نام برد.

«دوره شاهنشاهان مغول تیموریّه، دوره عروج زبان و کمال ادبیات فارسی در شبه قاره شمرده می‌شود. شاهنشاهان این سرزمین وسیع و عریض، در سرپرستی از علما و فضلا و ادبا

و شعرا و هنرمندان دیگر در مشرق زمین نظیری ندارند؛ بلکه امرای دربار و استناداران هم در پیروی از شاهنشاهان خود در سرپرستی ادبا و فضلا و شعرا، شهرت زیادی به دست آوردند؛ چنانکه در نتیجه ادب‌پروری و هنرنوازی سلاطین و امرای شبه‌قاره، صدها نفر از ادبا و فضلا و شعرا از ایران به شبه‌قاره آمدند و در عوض هنرنامه‌های خود، صلات گرانبهایی یافتند. سلسله مهاجرت آنان دویست سال دوام داشت و آخرین شاعر بزرگ ایران شیخ محمدعلی حزین لاهیجی که علاوه بر دیوان شعر، دو کتاب خوب در نثر فصیح و ساده از او به یادگار مانده (۱. تذکره‌الاحوال ۲. تذکره‌المعاصرین) در ۱۷۳۳ م. وارد شبه‌قاره گردیده است. (غلام سرور، ۱۹۷۲م، ص ۲۲۷)

ملک‌الشعرا بهار در خصوص مهاجرت ادبای ایرانی به هند و ادب و ادیب‌پروری پادشاهان آنجا گفته است: «پادشاهان خاندان تیموری هند، ایران را وطن خود و ایرانیان را همشهری و همزبان خود می‌دانستند و از هوش و ذوق اینان لذت می‌بردند و ثروت بی‌پایان هند و اقتضای آب و هوا که به استراحت و صحبت می‌کشد، نیز درباریان را به پذیرفتن مهمانان بذله‌گوی و خوش‌زبان و هوشمند وادار می‌ساخت.» (همان)

۷- وضع معیشت افراد

در دوره صفویه، شاعری پیشه‌ای همگانی بود و هرکسی که طبع شاعرانه داشت، شعر می‌سرود. شاید این افراد به دنبال کسب مشاغل بهتر و یا درآمد بیشتر، راهی دیار غربت می‌شدند و پس از دست یافتن به حرفه یا موقعیت اجتماعی مناسب، همانجا ماندگار می‌شدند که البته این شیوه در گسترش زبان و ادب فارسی و ماندگاری آن بی‌تأثیر نبود.

از بین شاعرانی که به هند مهاجرت کرده‌اند و مرحوم گلچین معانی به مشاغل آنها اشاره کرده، این افراد را می‌توان دید: حکیم و ادیب و دانشمند (۱۱۸ تن)، پزشک (۲۲ تن)، منجم (۶ تن) آشنا به علوم غریبه (۹ نفر)، محاسب و سیاق‌دان (۲ نفر)، خوشنویس (۵۷ نفر)، موسیقی‌دان (۲۴ نفر)، صوفی و درویش و قلندر (۴۷ نفر)، هنرمند صنایع مستظرفه (۲۷ نفر)، قصه‌گو و شاهنامه‌خوان و... (۱۸ نفر)، بازرگان (۴۳ نفر) و سیاح (۴۸ نفر) (گلچین معانی، ۱۳۶۹ ج ۱، صص چهار و پنج)، چنانکه جلالای کاشی «شعرباف»، ملاغروری «جدول‌بند»، نافع قمی «طبناخ»،

نورای نجیب «بزاز»، شفایی «حلاج» و ... با داشتن حرفه‌های گوناگون رهسپار هند شده بوده‌اند.^۶

۸- ضعف دولت صفوی

عامل مهم دیگری که در جامعه اثر گذاشته، باعث هجرت اهل علم و ادب گردید، ضعف و سستی جانشینان شاه اسماعیل صفوی (ف ۹۳۰ ه.) بود؛ افرادی نظیر شاه طهماسب، محمد میرزا، حمزه میرزا و پس از شاه عباس بزرگ (ف ۱۰۳۸ ه.) هم شاه صفی و شاه عباس دوم و شاه سلیمان و شاه سلطان‌حسین برسرکار آمدند و رویدادهایی سخت کشور را در بر گرفت که نمونه‌هایی از آنها عبارت است از:

۱- تجدید حمله‌های عثمانی به ایران؛

۲- دست‌اندازیهای دولت روس در متصرفات ایران؛

۳- ضعف و سستی تدریجی دولت صفوی؛

۴- زیانه گرفتن آتش ناخشنودی در بین مردم و دولتیان بر سر کسب قدرت و ... ؛

۵- گسیختگی نظام ارتش، پس از مرگ شاه عباس بزرگ و ... ؛

این عوامل سبب شد تا آشفتنگی، سراسرکشور را فرا بگیرد و مردم آزادیخواه بویژه اهل علم و دانش و ادب، راهی سرزمینهای دیگر شوند؛ بویژه هندوستان که از نظر زبان و فرهنگ نیز هماهنگی و همسویی با آن وجود داشت، ضمن اینکه ادب‌دوستی و ادیب‌پروری و حرمت صاحبان فضل و دانش نیز نزد سلاطین و امرای آن دیار، از جایگاهی خاص برخوردار بود.^۷

در دوره عادلشاهیان در بیجاپور و قطبشاهیان در گلکنده که مصادف با حکومت صفویان در ایران بود، دکن و حیدرآباد، برهانپور و بیجاپور و گلکنده از مراکز تجمع ادیبان و سخن‌پروران و شاعران ایرانی و ایرانی تباران و پارسی‌گویان به شمار می‌رفت و هر کدام از این حکومتها، در نگاهداشت شاعران و مؤلفان ایرانی، سعی می‌کردند دیگران پیشی بگیرند و دربارهای خود را به وجود وزیران و منشیان و شاعران ایرانی بیارایند.

عبدالقادر بدایونی، نزدیک به ۱۷۰ نفر از شاعران را نام می‌برد که اکثر آنان اگرچه در هندوستان متولد شده بودند، ولی ایرانی الاصل بودند (بدایونی، ۱۳۷۹، ج ۳) و شبلی نعمانی

نیز ۵۱ نفر را نام می برد که در زمان اکبرشاه از ایران به هندوستان رفته اند (شبلی نعمانی، ۱۳۶۸، ج ۳).

از حاصل بحث این نتیجه را می توان به دست آورد:

مجموعه شاعرانی که گلچین معانی از آنها نام برده، ۷۴۵ نفر را شامل می شود (۳۰ نفر هم در ذیل نام افرادی که مطمئن نبودند، ذکر کرده است) و از این تعداد افراد، ۷۴ نفر از آنان در این مقاله نام برده شده اند که به بخشهای جنوبی هندوستان (دکن و بیجاپور و گلکنده) مهاجرت کرده اند.

این تعداد افراد، حدود ۱۰٪ از جمعیت شاعران مهاجر را نشان می دهند. در بررسی سده های مهاجرت و تعداد افراد نیز به این آمار می توان اشاره کرد:

در سده نهم هجری ۱ نفر = ۱/۳۵٪

سده دهم ۶ نفر = ۸/۱٪

سده یازدهم ۶۴ نفر = ۸۶/۴٪

سده دوازدهم ۳ نفر = ۴/۱۵٪

البته کثرت درصد شاعران در قرن یازدهم، به سبب تاریخ درگذشت آنان است و با توجه به زمان حضور، رفت و آمد، اقامت و زیست، می توان آنان را در ردیف مهاجران سده های دهم و یازدهم دانست که اوج حکومت عادلشاهیان در بیجاپور و قطشاهیان در گلکنده است؛ و اگر ربع اول سده یازدهم را برای شاعران مهاجر سده دهم به حساب آوریم، ۱۵ نفر را در برمی گیرد که حدود ۲۰٪ آنان را شامل می شود.

پنابراین می توان گفت که بیشترین مهاجرت در سده های دهم و یازدهم صورت گرفته است و کسانی که در اواخر سده دهم و در روزگار پادشاهی شاه طهماسب و پس از او به هند رفته اند، در همانجا ماندگار شده و وفات یافته اند. بدین صورت آمار شاعران در سده یازدهم بیش از سده های قبل و بعد است، پناهنده شدن همایون پادشاه به دربار شاه طهماسب و رابطه خوب دولت صفوی با تیموریان هند نیز در مهاجرت شاعران بی تأثیر نبوده است؛ بویژه مهاجرت به دکن و بیجاپور که پادشاهان آنجا غالباً همراه با صفویان و دارای مذهب تشیع بوده اند.

در این نوشته، جمعی از این شاعران ایرانی که به سرزمین دکن، بویژه بیجاپور، مهاجرت کرده‌اند، معرفی می‌گردند. از آنجا که ترجمهٔ احوال افراد به صورت کامل، حجمی در حد یک کتاب را می‌طلبید، غالباً در معرفی اشخاص، رعایت ایجاز و اختصار گردیده است، و خوانندگان علاقه‌مند برای آگاهی بیشتر باید به منابع معرفی شده رجوع نمایند. بویژه کتاب گلچین معانی، ۱۳۶۹، که در دو مجلد توسط احمد گلچین معانی گردآوری شده است. جمع قریب به اتفاق این شاعران عبارتند از:

آذری اسفراینی: «شیخ نورالدین آذری اسفراینی، در ابتدا در دولت شاهرخ سلطان، مرتبهٔ بلند یافت و به منصب ملک الشعرا سر فراز گردید. به مکه رفته، یک سال ماند و باز به هند برگشت. سپس به دکن رفت و به سلطان احمد شاه - والی دکن - پیوست و قصاید غراً در مدح او پرداخت و در سنهٔ ۸۶۶ هـ در سن هشتاد و دو سالگی از دنیا رفت.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۱-۲۳)

اختری یزدی: «در دکن به خدمت میرجمله رسیده و میر مذکور ضمن رعایت احوال او، وی را در همان محل مقیم ساخته است. بر اساس گفتهٔ گلچین معانی اختری در سفر بیجاپور، با کلیم همدانی همراه بوده و هر دو گرفتار اهداران شده‌اند.» (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۸)

ادایی بفرویی: امیر محمد مؤمن، از قریه «بفرو»، و از قضات معروف میبد و اردکان بوده است. در پایان زندگی به هند رفته، پس از اقامتی کوتاه در سورت، در حیدرآباد به دربار سلطان محمد قلی قطبشاهی راه یافته است. در تذکرهٔ دکن، اردو، چاپ حیدرآباد، آمده که به درجهٔ وزارت هم رسیده است. وی در سال ۱۰۲۸ هـ از دنیا رخت بریست. (خاضع، ۱۳۴۱، رای لکهنوی، ۱۹۷۶م، ص ۴۶)

اقدس شوشتری: «نامش میررضی بود، در سنهٔ ۱۱۲۸ هـ متولد شد. پدرش منصب شیخ الاسلامی داشت. عراق عرب و عجم را سیاحت کرد و سرانجام عازم هندوستان شد و در سال ۱۱۴۹ هـ از بندر بصره به بندر سورت رسید و از راه دریا به بنگاله رفت. در بنگاله مورد توجه و حمایت ناظم بنگاله - نواب شجاع الدوله - قرار داشت. پس از فوت وی همراه نواب مرشدقلی خان به دکن آمد و ملازم خدمت آصف جاه گردید.» (صدیق، ۱۳۸۶، ص ۹۴)

امانی اصفهانی: «میر شریف نام داشت، معروف به میرزا امان الله امیانی، مخاطب به خان زمان خان پسر مهابتخان از امرای شاهجهانی است، شاعری خوش کلام بوده و در فن طب هم مهارتی داشت. در دولت آباد دکن، سنه ۱۰۴۶ هـ رخت به دار القرار کشید.» (گویاموی، ۱۳۶۶، ص ۴۷ و ۴۸ و شفییق، ۱۹۷۷، ص ۲۷)

امید، قزلباش خان: «قزلباش خان همدانی، در جوانی به هند رفته و از عالمگیر پادشاه به منصبی امتیاز یافته و در زمان محمد معزالدین به دکن خرامید و رفاقت مبارزخان - ناظم حیدرآباد - را برگزید. بعد از کشته شدن مبارزخان در سلک ملازمان نواب آصفخان، خدیو دکن، درآمد و پس از سفر حج در ۱۱۵۰ به جهان آباد رفت و سر انجام به سال ۱۱۵۹ هـ در گذشت.» (شفییق، ۱۹۷۷، ص ۴۳ و ۴۴)

باقی دماوندی: «از ولایت دلپسند دماوند است، از دماوند برآمده، به دیار هندوستان افتاده، اول به گلکنده رفته، در آن ملک لوای شاعری برافراشت و از آنجا به بیجاپور آمد و سپس به خدمت خان خانان به برهانپور رفته است... سخنانش از حالت و کیفیت نشأت درد خالی نیست، و اکثر اوقات به گوشه گیری و تنها نشینی به سر می برد.» (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲-۱۵۱)

بیان: «میرزا مهدی، خواهر زاده ابوطالب کلیم است. در زمان عالمگیر پادشاه به هند آمد، در دکن وفات یافته، از اوست:

بهای بوسه اش سر می دهم چون زر نمی گیرد

خیالی کرده ام با خویشتن باور نمی گیرد»

(رای لکهنوی، ۱۹۷۶، ج ۱، ص ۱۲۰-۱۲۱)

تائب، فخرآفرشی: «فخرآفرشی، به هند دکن آمد با ملا فرج الله شوشتری مشاعره داشت و در این شهر در گذشت. از اوست:

فلک بندی نهاد از شش جهت بر هفت اندامم

که سر از هر طرف بیرون کنم در حلقه دامم»

(نصر آبادی، ۱۳۶۱، ص ۲۶۰ و شفییق، ۱۹۷۷، ص ۶۱)

حبله رودی محمد (حبله رودی)^۸: حبله رودی، حضور خود را در حیدرآباد دکن، در آغاز کتاب «جامع التمثیل»^۹ آورده است. تاریخ ورود به دکن را موافق آیه کریمه «انّ المتقین فی مقام امین» محاسبه کرده و نگاشته که به حروف ابجد، نشانگر سال ۱۰۵۴ هـ ق است (حبله رودی، بی‌تا، ص ۵، و ستوده، ۱۳۷۲، ص ۲۳۰)

گفتنی است که در غالب تذکره‌های هندی، نامی از حبله رودی برده نشده است. حسین سمنائی: «خواجه حسین سمنائی، در عهد جهانگیری در حوالی دکن به سر می‌کرده، از اوست:

بی روی تو از دیده ما نور فرو ریخت
هجران تو الماس به ناسور فرو ریخت

(رای لکهنوی، ۱۹۷۶م، ج ۱ ص ۲۰۳)

حمزه بواناتی: «اصلش از شیدان بوانات است و آبا و اجدادش در آن قریه به رنگریزی اشتغال داشته‌اند، از راه دکن وارد بیجاپور و گلکنده شده و از بزرگان آنجا رعایتی یافته، سرانجام به ایران بازگشته و در ۱۰۲۰ هـ به شیراز رسیده و همانجا رحل اقامت افکنده است.» (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳-۳۳۲)

داوود توپسرکانی: «میرزا داوود توپسرکانی برادرزاده قاضی حسن، قاضی توپسرکان بود. برای تحصیل به اصفهان رفته، در عهد شاهجهان پادشاه به هند و سپس به دکن رفت و در آنجا در گذشت.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۱۰۱)

درکی قمی: «از اکابر دارالمومنین قم و بهره‌مند از علوم رسمی بود. در مبادی حال به دکن شتافته و در حیدرآباد، در ظل تربیت مؤمن استرآبادی به سر می‌برده است. در ۱۰۱۷ هـ به قم بازگشته، یک سال در قم بوده که ابراهیم عادلشاه، پادشاه بیجاپور (۹۸۸-۱۰۳۵ هـ) از مولانا جسمی همدانی استفسار شاعری برتر می‌کند او هم درکی قمی را معرفی می‌کند و به اندک فرصت، درکی به بیجاپور می‌رود.» (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۸-۴۰۷).

راغب یزدی: «نامش محمد سعید بوده و در فصاحت و کمال بی‌نظیر. در ایام شباب به دیار هند و از آنجا به گلکنده رفته و در حیدرآباد رحل اقامت افکند. پیوسته زبان به نظم اشعار می‌گشود و در همانجا به عالم باقی شتافت.» (خاضع، ۱۳۴۱، ص ۱۳۴-۱۳۶)

رحیم: «میرزا عبدالرحیم خانخانان، فرزند بیرامخان خانخانان، که از اویماق بهارلوی ترکمان بود و از اجله امرای اکبری و سراپا عدل و داد. مدتی انتظام ممالک دکن داشت. در عهد جهانگیر پادشاه به شکایت اعتماد الدوله اسیر شد و پسران رشیدش به قتل رسیدند و خود خانخانان نیز بعد چندی در ۱۰۳۶هـ به جوار رحمت الهی پیوست.» (رای لکهنوی، ۱۹۷۶م، ج ۱ ص ۲۵۶)

رفیعی (رفیقی) آملی: «طالب علم، مستعد و ماهر فنّ معما بوده، اوایل حال به مکه رفته و سپس به ولایت دکن آمد و از آنجا به هند شتافت و مدتها در [سلک] ملازمان دربار اکبری انسلاک داشت» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۱۰۷). گلچین معانی او را رفیقی آملی گفته است که به دکن رفته، چندی در حیدرآباد و بیجاپور، نزد سلاطین آنجا به سر برد (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۶۷)

روح الامینی اصفهانی: «میر محمد امین اصفهانی، از رجال معروف سده یازدهم هجری بود. نامش در تذکره ها میر جمله شهرستانی و گاهی هم، روح الامینی آمده. به سال ۹۸۱ هـ تولد یافته، اوایل شباب در اصفهان به تحصیل علم و دانش گذرانده و در بیست و نه سالگی به هندوستان و به خدمت سلطان محمد قلی قطبشاه (۹۸۹-۱۰۲۰هـ) پادشاه گلکنده در دکن درآمد است. در ۱۰۱۷هـ به مقام میر جملهگی نائل شده و سرانجام به سال ۱۰۴۷هـ در دهلی از دنیا رفته است. لیلی و مجنون، شیرین و خسرو، آسمان هشتم و... از اوست. گفته اند حدود بیست هزار بیت شعر دارد.» (صفا، ۱۳۶۴، ج ۵/۲، ص ۱۱۷-۱۱۲۴) نیز گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۵-۴۷۱)

ساقی جزایری: «اصلش از عرب است و تولدش در مشهد مقدس. پدرش شیخ فقیه بوده و در مشهد توطن داشته است. ساقی مقداری تحصیل کرده، خوش طبع و شیرین کلام بود، از وطن خود به دکن افتاد و از دکن در عهد اکبری به هند و از هند به بنگاله رفت.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ۱۲۴)

سالک یزدی: «سالک مسلک خوش مقالی است. بدایت حال، در شیراز شانه، رنگ می کرد، در کسوت فقر به اصفهان رفت و سپس عازم دکن شد و ملازم عبد الله قطبشاه - والی حیدرآباد - گردید. بعد مدتی به سال ۱۰۶۶هـ همراهی ملا شفیعا، دانشمند خان یزدی که

هموطن او بود، به ملازمت شاهجهان رسیده، نوازش یافت. شاگرد حکیم رکنای کاشی است.» (مدرسی، ۱۳۷۹، ص ۴۷۵ و ۴۷۶، نصر آبادی، ۱۳۶۱، ص ۳۲۹. شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۱۲۷ و ۱۲۸، آذر، ۱۳۷۸، ص ۲۷۵ و خاضع، ۱۳۴۱، ص ۱۴۸)

سروری یزدی: «اوحدی در عرفات گفته: ... سرور اهل سرور مولانا سروری یزدی است، وی را در راه منداو دیدیم و با ما رفاقت داشت. در اوایل با میرزا غازی بود، چون به هند آمد، با اعتماد الدوله سر می کرد و بالفعل در دکن است.» (مدرسی، ۱۳۷۹، ص ۷۰۹، نیز گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۵۵۴، و فتوحی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۴)

شریف کاشانی: «از شعرای خوش فکر و از معاصران محتشم کاشانی است. خان آرزو نوشته که به دکن آمده است. (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۱۴۰-۱۴۱) در تذکره شمع انجمن آمده که شریف کاشانی شاعری صاحب قدرت بود.» (ص ۱۴۰)

شمس دده عراقی: «مولدش اصفهان و از مشاهیر ندما و ظرفا و بذله گویان بوده است. مدت‌ها در احمدنگر و گلکنده و بیجاپور در خدمت مرتضی نظامشاه و محمدقلی قطبشاه و ابراهیم عادلشاه ثانی به سر برده و سپس به ملازمت جلال الدین اکبرشاه شتافته...، یکبار به اصفهان رفته و دوباره به هند بازگشته و همانجا درگذشته است.» (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۶۵۳)

میرصابر زواره ای: «میر صابر از سادات زواره است. در عهد جهانگیری به هند آمد، در سلک بنده‌های خلافت منسلک گردید، مدتی واقعه نویسی و دیوانی گجرات و بعد از آن به واقعه نویسی کل صوبه جات دکن قیام داشت. تأهل اختیار نکرد و مجردانه به خوبی و نیکنامی عمر به سر آورد. و در سنه ۱۰۶۴ هـ رخت هستی بریست. رباعی بسیار می گفت.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۱۵۶ و ۱۵۷ و صدیقی، ۱۳۸۶، ص ۲۶۷)

صادق اردو بادی: میرزا صادق اردوبادی به ولایت دکن آمد و از مرتضی شاه منصب و جاگیر یافت و در قضیه غریب کشی، مقتول گردید (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۱۵۱)

صالح تبریزی: شیخ صالح از معاصران مؤلف تذکره میخانه (مؤلفه ۱۰۲۸ هـ) بوده است. به نوشته میخانه جوانی آراسته به انواع فضایل انسانی و اصناف فنون نکته دانی بود. اباً عن جد از مشایخ تبریز است. در قزوین نشو و نما یافته و اکثر بلاد روم و اغلب شهرهای آن مرز و بوم

را سیر کرده بعد به زیارت حرمین رفته و بعد به هند دکن رهسپار شده است. (دولت‌آبادی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۷۲ و فخرالزمانی، ۱۳۶۷، ص ۸۸۱-۸۸۲)

صائب: «میرزا محمد علی اصفهانی که از تبارزه اصفهان است، در عهد سلطنت شاهجهان به هند آمده، با ظفرخان (حسن) سیر کابل و ممالک دکن کرده و در زمان شاه عباس ثانی، لقب «ملک الشعرائی» یافته. (رای لکهنوی، ۱۹۷۶م، ج ۱، ص ۳۸۴). دیوان اشعار صائب در ۶ مجلد و با حدود ۸۰ هزار بیت به چاپ رسیده است. صائب به سال ۱۰۸۰ در اصفهان وفات یافت؛ و «صائب وفات یافت»^{۱۰} ماده تاریخ فوت اوست.» (بیزرک آزاد، ۱۹۱۳م، ص ۹۸، صفا، ۱۳۶۴، ج ۵/۲، ص ۸۴-۱۲۷۱، گوپاموی، ۱۳۶۶، ص ۱۸-۴۰۸، شبلی نعمانی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۵۱)

طاهر دکنی: «شاه طاهر دکنی، اصلش از سادات اندجان از محلات قم و مولدش همدان است. آخرها به هند افتاده، باعث هدایت سلطان نظامشاه دکنی و موجب ترویج مذهب شیعه اثنی عشریه شده.» (رای لکهنوی، ۱۹۷۶م، ج ۱، ص ۴۱۲)

«شاه طاهر از نسل خواندیان (دودمان خواندیان مؤلفان روضه الصفا و حبیب السیر) است. اول در کاشان متوطن بوده، بعد متوجه هند شده، در شهور سنه ۹۵۲ هـ متوجه عالم عقبی گردید.» (سام میسرزا، ۱۳۴۶، ص ۴۳ و شفیع، ۱۹۷۷م، ص ۱۶۳-۱۶۴ و گوپاموی، ۱۳۶۶، ص ۴۳۶-۴۳۸)

طغرا مهدی: «منشور فصاحت است. در نثر نویسی طرزی خاص دارد. منشآت او جزو درس دبستانهای هندوستان است. از ولایت به هند آمده، چندی نزد شاهزاده مراد بخش بن شاهجهان بوده و سپس به سیر دکن رفته است. اواخر عمر گوشه انزوا در کشمیر گرفت و همانجا در گذشت (سنه ۱۱۰۰هـ) و قبر او متصل به قبر ابوطالب کلیم است.» (گوپاموی، ۱۳۶۶، ص ۴۴۱، نیز شفیع، ۱۹۷۷م، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و آزاد، ۱۹۱۳م، ص ۱۲۴)^{۱۱}

ظهوری ترشیزی: «نورالدین محمد ظهوری از ترشیز است (کاشمر). در اوایل جوانی از خراسان به دارالعباده یزد خرامید و در آنجا به شیوه شاعری مشغول بوده و در سال ۹۸۸ هـ به هندوستان رفته است و در دکن نشو و نما یافته، به مکه رفته و معاودت نموده است. گویند که هشتاد و یک سال عمر کرد و در سنه ۱۰۲۴هـ در بیجاپور^{۱۲} چراغ عمرش خاموش گردید.^{۱۳}

(فخرالزمانی، ۱۳۶۷، ص ۳۶۲). مولانا ظهوری نه هزار بیت از اقسام سخن بنه مدح ابراهیم عادلشاه پادشاه بیجاپور گفته و آن را «گلزار ابراهیم» نام نهاده است و موازی نود هزار لاری که چهل هزار رویه بوده باشد، به رسم صله، جایز گرفته است.» (فخرالزمانی ۱۳۶۷، ص ۳۶۷، به نقل از مآثر رحیمی، ج ۳ ص ۳۹۳، نیز آزاد، ۱۹۱۳م، ص ۳۳ و گلچین معانی، ج ۲، ص ۱۲۹)

عازم، رستم علی خان: «فرزند میرزا شریف بن میرزا خضر بن ملا فرج الله شوشتری است. تولد او به سال ۱۰۳۷ در بختیاری (بین شوشتر و اصفهان) روی داد و در سال ۱۱۵۹هـ از وطن به دکن آمد. تا زمان تألیف شام غربیان (حدوداً ۱۱۷۰هـ) در آنجا بوده است. نگارنده کتاب «شام غربیان» در حیدرآباد با وی ملاقات داشته است.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۱۹۰-۱۹۲)

عتابی نجفی: «میرسید محمد عتابی نجفی، شاگرد میرعزیز الله حضوری قمی است. میر محمد پس از کسب مقدمات و تمرین شاعری به هندوستان رفت و ملازمت علی عادلشاه پادشاه بیجاپور دکن اختیار کرد، بعد هم به خدمت اکبر پادشاه رسیده، مورد غضب هم قرار گرفت و هفت یا ده سال در فتحپور و گوالیار زندانی بود.» (صفا، ۱۳۶۴، ج ۵/۲، ص ۱۱۵-۱۱۷)

عرفی شیرازی: «شیخ جمال الدین، عرفی شیرازی از شاعران گرانمایه که به سال ۹۹۹هـ دار فانی را وداع گفته و در لاهور به خاک رفته است. در تذکره های «ید بیضا» و «نتایج الافکار» و «ریاض الشعراء» و «مجمع الفنائس» احوال و اشعارش آمده است. علامه شبلی نعمانی گفته است که عرفی در لاهور از دنیا رفته و جنازه او را به نجف اشرف برده اند.» (شبلی نعمانی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۶۶)

عشرتی یزدی: «از سادات یزد است. شعر خوب می گفت و خط نستعلیق خوب می نوشت. به ولایت دکن آمد و همانجا در عمر سی سالگی، جهان فانی را وداع گفت.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۱۸۳ و آذر، ۱۳۳۷، ص ۲۷۶)

علمی لاری، شمس الدین محمد: «شمس الدین محمد برادر صدرالدین محمد کلامی، مخاطب به افضلخان است، اوایل حال قاضی طرشت بود. بعد از آن به زیارت حرمین شریفین شتافت و از آنجا به دکن آمد و در سنه ۹۷۵هـ فوت شد.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۱۴۱)

فاتح، میر رضی گیلانی: «درویش صاحب دل بود، از گیلان به اصفهان رفت و از آنجا به هند آمد و چندی به گلگشت دکن خرامید و باز قصد مراجعت کرد. در اثنای راه بر دست قطاع الطريق جرعه شهادت چشید.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۱۱)

فانی، خواجه محمد دهدار شیرازی: «از علمای صوفیه است. علم از شاه فتح الله شیرازی آموخت و به دکن آمده، نزد علی عادلشاه (۹۶۵ - ۹۸۸ هـ) تقرب به هم رساند. عبدالرحیم خانناتان به او اعتقاد تمام داشت. شصت و نه سال عمر یافت و در سنه ۱۰۱۶ ارخت هستی بریست. تاریخ رحلت او را «خداشناس» گفته اند.» (هاشمی، ۱۳۷۱، جلد چهارم، ص ۲۹۰، شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۰۴، و رای لکهنوی، ۱۹۷۶م، ج دوم، ص ۷۰، قانع تنوی، ۱۳۷۹، ص ۵۹۵ نیز گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۹۸۵)

در مخزن الغرایب، خواجه محمد بن محمود دیدار فانی آمده است.

فتحی ملک آبادی: «فتحی از ملک آباد از توابع اردستان است. تحصیل علم نمود و از وطن خود به دکن آمد. در سال ۱۰۲۰هـ به اجمیر رسید. آخر به عراق مهاجرت کرد و همانجا به سال ۱۰۴۵هـ رحلت کرد.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۰۶، نصر آبادی، ۱۳۷۹، ص ۳۷۶ و صدیق، ۱۳۸۷، ص ۳۷۲، واله، ۱۳۸۴، ص ۱۶۳۱)

فکری، نور بخشی رازی: «اول سیری تخلص می کرد، به اقتضای اصل تخلص خود، به سیر ولایت دکن آمد و از شاه طاهر خواندی، منفعت فراوان اندوخت و به وطن خود مراجعت کرد.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۰۱، واله، ۱۳۸۴، ص ۱۶۲۴)

فوجی نیشابوری: «مولانا محمد مقیم فوجی تخلص، پسر وسط ملا قیدی، به هند رفته، بعد از مدتی مراجعت نموده، به اصفهان آمد. نصرآبادی با او صحبت داشته، او را ملکی دانسته در لباس انسان. از اینجا به نیشابور رفته، در آنجا فوت شد.» (نصرآبادی، ۱۳۷۹، ص ۴۷۹)

فهیمی هرمزی: «نامش فهیم الدین است و فهمی تخلص داشته، در هفت اقلیم و روز روشن، «فهمی» گفته شده است. وی چندی در ملازمت میرزا عبدالرحیم خانناتان به سر برده و او را مدح گفته، سپس به موطن خود برگشته، تا سال ۱۰۲۵ هـ از نعمت حیات برخوردار بوده است. بنا به نوشته گلچین معانی او از ستایشگران شاه نوازخان شیرازی، وکیل السلطنه ابراهیم عادلشاه بیجاپوری بوده است.» (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵).

قاسم خان: «قاسم خان ولد میرمراد جوینی از اکابر سادات جوین است. از وطن به دکن آمد و مدتی در اینجا به سر برد، بعد از آن در سلک ملازمان اکبر پادشاه منتظم شد و در سال ۱۰۴۱ یا ۱۰۴۲ از دنیا رفت.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۱۵، گویاموی، ۱۳۶۶، ص ۵۶۰-۵۶۲)

کلامی لاری، صدرالدین محمد: «کلامی لاری، مخاطب به افضل خان از امرای دکن بود و فضیلت بر کمال داشت و در سنه ۹۷۷ در گذشت.» (آذر، ۱۳۷۸، ص ۳۱۳ و شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۱۹)

کلیم کاشانی: «میرزا ابوطالب کلیم، مشهور به طالبای کلیم، از شاعران معروف سده یازدهم هجری است. بعضی اصل او را از همدان دانسته اند که چون در کاشان اقامت داشته، به کاشانی معروف شد. در آغاز جوانی به عهد پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷هـ) به هند رفت و ملازمت شاهنواز خان اختیار کرد که در خدمت ابراهیم شاه ثانی عادلشاهی (۹۸۷-۱۰۳۵هـ) والی بیجاپور به سر می برد. بنا براین نخستین مأمنی که کلیم در هند یافت، بیجاپور بود. به آگره و کشمیر هم رفته است. در ۱۰۶۱ یا ۱۰۶۲ در کشمیر در گذشت و در کنار گور سلیم تهرانی و قدسی مشهدی به خاک سپرده شد.» (صفا، ۱۳۶۴، ج ۵/۲، ص ۱۱۷۰-۱۱۸۰). نصرآبادی اشعار او را از مثنوی و غیره، قریب به بیست و چهار هزار بیت دانسته و او را «خلاق المعانی ثانی» گفته است (نصرآبادی، ۱۳۷۹، ص ۳۲۷ نیز گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۱۷۷ و شبلی نعمانی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۹۱-۱۷۲).

کوکبی: «قبادبیک گرجی، غلام شاه عباس ماضی بود، آخرالامر چون کوکب سیار بر منازل دکن گذر کرد و در حیدرآباد ساکن شد و در سنه ۱۰۳۳ در ظلمتکده فنا ناپدید گردید.» (صدیق، ۱۳۸۶، ص ۴۰۰)

گلشن کاشانی: «گلشن از سادات کاشان است. از وطن به دکن آمد و از آنجا به هند خرامید و جمعیتی به هم رساند و به وطن مراجعت کرد و باز به هند آمد و در سال ۹۷۲ هـ به گلشن جنت خرامید.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۱۹)

محمد باقر خرده کاشانی: «مولد وی کاشان است و اسم خود را تخلص خویش قرار داده، چون مدار کار پدرش به خرده فروشی بود. پس از کسب علم و شروع شاعری و ایراد اشعاری که برای وی مشکل آفرین شد، از راه فارس و هرمز به هند و دکن متوجه گردید. به

سال ۱۰۲۸ هـ، که فخرالزمانی تذکره میخانه را می نوشته، باقر خرده در بیجاپور در خدمت ابراهیم عادلشاه بوده است. اشعار او را تا هفت هزار بیت گفته‌اند و مثنوی‌هایی هم در بحر مخزن الاسرار دارد.» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷، ص ۶۱۴-۶۱۷، نیز آرزو، ۱۳۸۵، ج اول، ص ۲۲)

محمد خاتون شیخ: «فاضل مستعد بود. شرح بر اربعین شیخ بهاء‌الدین عناملی نوشته که برهان استعداد اوست. از وطن به دکن آمد و در خدمت عبدالله قطشاه کمال اعتبار به هم رسانید و در دکن فوت شد. شیخ طبع موزون داشت.» (شفیق، ۱۹۷۷، ص ۲۴۶)

مخلص تبریزی: «در عهد قاسمخان (۱۰۳۸-۱۰۴۱ هـ) مخلص حسین تبریزی، بخشگیری بنگاله یافت و به این دیار رسید. به لطف طبع، موصوف بود. در اواخر شعبان ۱۰۴۶ هـ شاهزاده اورنگزیب، وی را از دولت آباد به حجاب روانه بیجاپور کرده است.» (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۲۷۱).

شریفی شیرازی: «میر مرتضی شریفی شیرازی، نیره میر سید شریف جرجانی، در علوم عقلی و نقلی و ریاضی بر علمای عصر خود فایق بود. از شیراز به مکه معظمه رفت و علم حدیث آموخت و از آنجا به دکن و بعد به آگره شتافت. در سنه ۱۰۶۴ هـ به جوار رحمت حق آسود.» (شفیق، ۱۹۷۷، ص ۲۳۰-۲۳۱)

مسیح کاشانی: «حکیم زکنای کاشانی، متخلص به مسیح و مسیحی از پزشکان و شاعران معروف سده دهم و یازدهم هجری است. مدتی در ملازمت شاه عباس بود، به اغوای حاسدان از چشم شاه افتاد، بعد زاهی هند شد، به آگره رفت و بعد اله آباد، و از آنجا به دکن سفر کرد و چندی در گلکنده، در خدمت محمد قلی قطشاه (۹۸۹-۱۰۲۰ هـ) و وکیل او، میر محمد مؤمن استرآبادی گذراند و سپس به بیجاپور نزد عادلشاهیان رفت، و دیگر بار راه درگاه جهانگیر در پیش گرفت. در سال ۱۰۴۱ هـ قصد زیارت مکه و مشهد از شاهجهان رخصت گرفت، به وطن خود آمد و سرانجام به سال ۱۰۶۶ بدرود حیات گفت.» (صفا، ۱۳۶۴، ج ۵/۲، ص ۱۱۹۳-۱۲۰۳)

نیز نصرآبادی، ۱۳۷۹، ص ۳۱۷-۳۲۲ و گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۲۹۳-۱۳۰۵)

معز تبریزی: «میرزا معزالدین فرزند میرزا حسن فرزند محمد صادق خان از تبریزی‌های ساکن عباس آباد اصفهان بود. نیاکانش، پیش سلاطین صفویه با کمال اعزاز و احترام می گذرانیدند. میرزا هنگام فوت پدرش ۶ ساله بود. در خدمت میرزا ابوسعید به تحصیل کمالات

پرداخت و پس از آن به فیض صحبت آخوند ملاشفیعی طالبقانی رسید... بعد به شیراز رفت و ابوالحسن حاکم شیراز که مرهون نیکیهای او بود، مقدمش را گرامی داشت. وی از شیراز به حیدرآباد رفت و به سال ۱۸۳۱ هـ در اورنگ آباد درگذشت. «دولت آبادی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۶۵۸ و گوپاموی، ۱۳۶۶، ص ۶۶۷-۶۶۹، نیز صدیق، ۱۳۸۶، ص ۴۳۵-۴۳۶ و تربیت، ۱۳۱۴، ص ۳۵۰-۳۵۱)

مصلح (صلح) استر آبادی: «محمد صالح نام داشت. در عهد شاهجهانی به هند آمد و در دکن به سر می برد.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۵۶)

مظفر، حاجی مظفر: «از تبارزه عباس آباد اصفهان است. آنجا علاقه بندی می کرد، آخر به ملک دکن افتاد و از دکن به جهان آباد رفت. و نزد تقرب خان و دیگر امرا تقریبی یافت، بعد به مکه رفته، به هند برگشت و سپس به اصفهان رفت.» (نصر آبادی، ۱۳۷۹، ص ۴۲۹-۴۳۰، شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۵۳، تربیت، ۱۳۱۴، ص ۳۴۸، دولت آبادی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۶۵۴)

شراری همدانی: «شراری، عبدی بیک نام دارد و از نیکان سر آمد روزگار خود بوده که در همدان متولد شده و هفت نوبت از وطن خود بر آمده و به هندوستان و دکن رفته است.^{۱۴} قصیده ها در مدح عبد الرحیم خانخانان گفته وصله ها یافته است. عدد ایساتش به سه هزار می رسد. در سال ۱۰۲۵ هـ با نگارنده میخانه (عبد النبی فخرالزمانی) در اجمیر هند ملاقات داشته، که در آن وقت سن او به شصت و یک رسیده بوده. تقی الدین اوحدی او را برادر کوچک مولانا رشکی می داند.» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷، ص ۸۰۱-۸۰۳) در ریاض العارفین آمده است: شراری، یعنی عبدی بیک برادر کوچک مولانا رشکی همدانی است. (رای لکهنوی، ۱۹۷۶م، ج ۱، ص ۳۴۰)

مولانا فرج الله: «خالی از فضیلت نبوده، در عالم سیاحت به حیدر آباد دکن رفته و از پادشاه عهد، احسان بسیار یافته، بعد از آنکه به وطن بازگشته، داعی حق را اجابت نموده است.» (آذر، ۱۳۷۸، نیمه دوم، ص ۱۱۸)

مولانا کامل جهرمی: «قوام الدین عبدالله کامل پسر استادعلی طباخ جهرمی، در جهرم فارس متولد شده، پس از رسیدن به سن تمیز، در بهار جوانی به شیراز رهسپار شده و در بیست و پنج سالگی از راه هرمز به هند و دکن رفته و پس از سیر گلکنده و بیجاپور به خدمت

عبدالرحیم خانخانان رسیده است. مثنوی به نام «محمود و ایاز» گفته، و به سال هزار و بیست و هشت هجری خبر فوت وی مسموع شده است» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷، ص ۷۰۴ - ۷۰۶، نیز گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۱۴۹).

مولانا ملک قمی: «ملک محمدقمی، ملقب به ملک الکلام و متخلص به ملک، از استادان نامی سخن در نیمه دوم قرن دهم تا ربع اول قرن یازدهم هجری است. مولدش از ملک قم است. در اول جوانی به دکن رفته، داخل مجلسیان نظامشاه بجرى شد و بعد از فوت نظامشاه، به محفل ابراهیم عادلشاه وارد شد و قصایدی در مدح وی به هم رسانید. وی به سال ۱۰۲۴ هـ از دنیا رفته و او را در بیجاپور کنار «تال شاپور» نزدیک مقبره میرسنجر مدفون کرده اند.» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷، صص ۳۵۱ - ۳۵۵، نیز گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۳۴۰ - ۱۳۵۵)

(درریاض العارفین سال وفات وی ۱۰۲۶ آمده و ابیاتی پراکنده نیز از وی نقل شده است.)
مولانا وجودی: «نامش محمد مؤمن و مولد وی شیراز است. در مستقط الرأس خود به سن رشد و تمیز رسیده، در جوانی به وادی سخنوری افتاده، و در سی سالگی از وطن به عزم هند بر آمده و از راه هرمز به بیجاپور رسیده است.» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷، ص ۸۱۰)

مؤمن، میر محمد: «میر محمد مؤمن استرآبادی، خواهرزاده فخرالدین سماکی است. در عهد شاه طهماسب صفوی به تعلیم سلطان حیدر خلف آن شاه، قیام نمود، بعد رحلت شاه و کشته شدن سلطان حیدر و استیلای شاه اسماعیل ثانی به دکن آمد و بنابر اتحاد مذهب، با ابراهیم قطبشاه، والی حیدرآباد گرا افتاد و ترقی عظیم نمود. بعد از فوت او، پسرش محمد قلی نیز میر را نزد خود آورده، به منصب پیشوایی و وکالت مطلق ممتاز ساخت. تا آنکه در سنه ۱۰۳۴ هـ از دنیا رفت و دامن از غبار حیات مستعار افشاند. وی در گورستانی که خود او برای ایرانیان وقف کرده و به دایره میزمؤمن معروف است، آرمیده است.» (رای لکهنوی، ۱۹۷۶م، ج ۲، ص ۲۴، نیز شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۴۲ و ۲۴۳)

میرحیدر ذهنی: «میر حیدر ذهنی، کاشانی الاصل، در دکن سکونت اختیار نموده و مداح عادلشاه بیجاپوری است. در نقاشی و نرادی هم استاد بوده، و اگر چه کم شعر است، اما هر چه گفته، نیکوست. میرحیدر و ملک قمی و ظهوری ترشیزی و میرسنجر همزمان در دکن و در

دربار ابراهیم عادلشاه^{۱۰} (در بیجاپور) حضور داشته اند.» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷ ص ۳۵۲ و ۳۵۳، نیز شفیق، ۱۹۷۷ م، ص ۱۰۴ و آذر، ۱۳۷۸، ص ۸۵ و کاشانی، ۱۳۸۴، ص ۴۷۰).

میرزا جعفر آصفخان: «میرزا جعفر بن بدیع الزمان بن آقا ملای قزوینی، بعد از فوت شاه اسماعیل ثانی، به هندوستان می رود و به خدمت جلال الدین اکبر پادشاه و جهانگیر شاه اکبر نیز می رسد و سرانجام به سال ۱۰۲۱ هـ در دکن به اجل طبیعی از دنیا می رود.» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷، ص ۱۶۰۵)

میر سنجر بن میر حیدر معمای: «میر سنجر از کاشان به هند رفت. به سبب تقصیری، اکبر پادشاه او را محبوس ساخته، نزد راجه سورج سنگ در گجرات فرستاد. پس از مدتی به سبب اهلیت و آدمیتی که در او بود، راجه او را آزاد گذاشت.» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷، ص ۳۲۲، به نقل از مؤثر رحیمی، ج ۳، ص ۷۳۴)

میر عسکری کاشانی: «از بزرگ زاده های کاشان است. نام پدرش میر حسین و نام خودش میر حسن است با تخلص عسکری؛ در اوایل جوانی در کاشان مانده، سپس برای تجارت به روم رفته و باز گشته و از راه هرمز، به دکن رهسپار شده است و در اطراف و اکناف آن دیار سیر کرده، با کسانی چون میر سنجر و ملک قمی و مولانا ظهوری و میر حیدر ذهنی صحبتها داشته و در گلکنده و بیجاپور محمد قلی قطبشاه (۹۸۸-۱۰۲۰ فرمانروایی کرده) و ابراهیم عادلشاه (۹۸۸-۱۰۳۰ فرمانروایی کرده) مکرر او را تکلیف ملازمت خود فرمودند که میر حسن بنا بر جمعیت سامان و اطمینان خاطر، نوکری اختیار نمود.» (فخرالزمانی، ۱۳۶۷، ص ۷۱۹-۷۳۱، نیز گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۹۸)

میر معصوم کاشانی: «میر معصوم، خلف میر حیدر معمای است. مدتی در هرات به سر برد. در عهد شاهجهانی به هند آمد و چندی در دکن بود. با کلیم و صائب تبریزی اخلاص و ارتباط داشت. میر در سنه ۱۰۵۲ هـ فوت شد.» (نصرتآبادی، ۱۳۷۹، ص ۲۵۰/آذر، ۱۳۷۸، ص ۲۵۸، گویاموی، ۱۳۶۶، ص ۶۳۶، شفیق، ۱۹۷۷ م، ص ۲۵۰)

نادم لاهیجانی: «نکته سنج خوش انداز و سخن آفرین بی انباز، با وجود لکننت زبان نفس شور انگیز داشت. از دیار خود اول به دکن افتاد و از دکن به بنگاله و بعد به پتنا. پس از ورود به هند با نظیری صحبت داشته است، وی زمان شاه صفی به اصفهان ایران مراجعت کرد و در

همانجا در هفتاد سالگی فوت شد و در تختگاه هارون مدفون گردید.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۷۲-۲۷۳ و نصرآبادی، ۱۳۷۹، ص ۴۴۰ و گویاموی، ۱۳۶۶، ص ۷۲۰)

نظیر مشهدی: «نظیر مشهدی نظیر عندلیب است و معنی آفرین و عجیب، در سنه ۱۰۳۰هـ قصد بیت الله کرد و بعد ادراک این سعادت، متوجه هند شد و کشتی او در دریای شور شکست و بعد مشقت بسیار به بلده بیجاپور رسید و در سلک مهربان عادلشاه جا گرفت.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۷۲)

محمد افضل سرخوش و میر غلامعلی آزاد بلگرامی گویند که نظیری نیشابوری، حرف آخر تخلص او را که «ی» باشد، ده هزار روپیه خرید و از آن پس وی تخلص خود را «نظیر» قرار داد. (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۴۴۴ - ۱۴۴۹).

نورس، شیدا قزوینی: «از ولایت خود به بیجاپور دکن رسید و در سایه عنایت شاهنوازخان که از امرای عادلشاه بود، جا گرفته، فیض برداشت و در عین جوانی از سرای فانی در گذشت. خوش فکر است، اما اشعارش تدوین نیافته.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۷۰)

نوید اصفهانی: «محمد قاسم نویدی اصفهانی از شاعران متوسط نیمه اول سده یازدهم هجری است. به دکن رفته، و در آنجا به سر می برده و شاید در همانجا بدرود حیات گفته است.» (صفا، ۱۳۶۴، ج ۵/۲، ص ۱۱۱۵)

وارسته چگنی رازی: «از جمله بلندخیالان طبقه اتراک، مولد او ولایت ری است. در مبادی احوال، به موجب تقدیر ملک لایزال، به بلاد هندوستان افتاده و سی سال در آن دیار گذرانده، در سنه ۱۰۷۳ هـ، اراده سیر ولایت اصفهان نموده، در آن خطه در ماه مبارک رمضان، دعوت حق را لیبیک اجابت گفته است.» (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۴۹۷ - ۱۵۰۰).

واقفی ابن علی مشهدی: «از ولایت خود به دکن آمده و عالمی را فیض رسانیده است. از شعرای مائه عاشره است.» (شفیق، ۱۹۷۷م، ص ۲۷۷). آتشکده آذر، نام او را خواجه علی و برادرزاده خواجه جان محمد قدسی دانسته است.» (آذر، ۱۳۷۸، ص ۱۰۱)

وحشی کاشانی: «از خطه کاشان است، شاگرد محتشم کاشانی بوده و شیوه سخنش غزلگویی است. آخر حال به هند رفته و مدتی در آنجا گذرانده و سال ۱۰۱۳هـ وفات یافته

است. در دکن مدفون شده و دیوانش دوهزار بیت دارد. «گویاموی، ۱۳۶۶ ص ۷۳۶ و صدیقی، ۱۳۸۶ ص ۵۲۲»

هاشمی اصفهانی، شمس الدین: «هاشمی، شمس الدین نام داشت. از وطن به دکن آمد، در خدمت عادلشاه والی بیجاپور، اعتبار تمام یافت و به صدر جهان مخاطب گردید و به واسطه موزونی طبع، گاهی در صدد انتظام نظم برآمده، هاشمی تخلص می کرد.» (شفیق، ۱۹۷۷ م، ص ۲۸۴ و صدیقی، ۱۳۸۶، ص ۵۲۳ و گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۵۳۶)

یمینی شیرازی: «میر یمینی شیرازی، گویند در این ازمنه در بیجاپور فوت شده.» (گلچین معانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۵۵۶، به نقل از عرفات العاشقین: برگ ۸۱۶)

نتیجه:

بررسی اوضاع اجتماعی دوران صفویه و تأمل در احوال شاعران، نویسندگان و محققان آن روزگاران، مؤید این واقعیت است که شاهان صفوی از ذوق و حال بی بهره بوده‌اند و در دربار آنان جایی برای شعر و سرایندگان کلام نغز وجود نداشته است، از این رو شاعران و ادیبان بسیاری در دوران حکومت آنان رهسپار دیار هند - که در آن روزگاران طالب علم و ادب بوده است - گردیده‌اند. از سوی دیگر گرایش پادشاهان صفوی به مسائل مذهبی و فقهی باعث گردیده تا فقها و علمایی چون مجلسی، محقق ثانی، شیخ حرّعاملی، شیخ بهایی و... مورد حمایت و خلق آثار ارزشمند قرار گیرند.

مهاجرت شاعران به سوی دیار هندوستان - دیاری که طالب هنر و شعر بود - باعث تعامل فرهنگی بین دو سرزمین و ایجاد زمینه تأثیر و تأثر فرهنگی گردید. پیدایی سبک نوینی در ادبیات فارسی - که از آن به عنوان سبک اصفهانی یا هندی یاد می‌شود - حاصل همین مهاجرت است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- اگر چه اورنگزیب از بزرگترین شاهنشاهان مسلمان شبه قاره شمرده می‌شود، اما به شعر و سخن چندان علاقه نداشته و در نتیجه، شعرای آن دوره از سرپرستی شاهنشاه محروم گردیدند. محمد افضل سرخوش، مؤلف تذکره «کلمات الشعرا» می‌گوید: «حق تعالی ما را در زمانه ای انداخت که هر چند زمین را به آسمان دوختیم، روی دلی بلکه توجهی هم از کسی ندیدیم. تا به صله چه رسد» (غلام سرور، ۱۹۶۲م، ص ۸۴)

۲- بیدر در ۱۰۲۸ هـ ضمیمه قلمرو سلطان بیجاپور گردید و سلسله برید شاهی منقرض شد. (خورشاه، ۱۳۷۹، ص ۳۴۸)

۳- عادلشاهیان به تأسیس ابنیه اهتمام فراوان داشتند و پایتخت خود بیجاپور را به یکی از عالیترین نمونه های معماری اسلامی در هند مبدل ساختند و حامی فضل و هنر نیز بودند. ملا محمد قاسم فرشته، مورخ معروف، در کنف حمایت ابراهیم عادلشاه دوم می زیست (خورشاه، ۱۳۷۹)، ص ۳۴۷.

۴- البته اگرچه در عهد صفویه، جایی چندان برای شعرا نبود، اما فقها و علمایی چون مجلسی، محقق ثانی، شیخ حرعاملی، شیخ بهایی و ... به ظهور آمدند.

۵- بندرت هم شاعران مرثیه سرایی؛ چون محتشم کاشانی در ایران ماندند و آثار ارزشمندی نیز در مرثیت و تعزیت اهل بیت (ع) برجای گذاشتند.

۶- سام میرزا صفوی نیز در مشاغل شاعرانی که در تحفه سامی آورده، اینها را برشمرده است: تکمه - بند، یخنی‌پز، مطرب، مکتب‌دار، قصاب، بزاز، لاجورد شوی، صحاف، رمال، زارع، کلیچه‌پز، کمان ساز (قوسی)، بنا (گل‌کار)، کمریاف، پوستین‌دوز، سیراب‌پز، سرتراش، سوزن‌گر، واعظ، عصار، کخال، کرباس‌فروش، تیرگر، شمشیرگر، روغن‌گر، ترازو فروش، طبیب، کفش دوز و ... (سام میرزا، ۱۳۴۶) والّه داغستانی هم در «ریاض‌الشعرا» این مشاغل را برای شاعران ذکر کرده است:

محتسب، مدادفروش، طبیب، دلال، وزیر، خادم حرم رضوی، خیاط، عطار، معجون‌ساز، زرگر، میناگر، درودگر، علاقه‌بند، سنگ‌تراش، شکرفروش، آینه ساز، حلاج، اتوکش، توپچی، کشتی‌گیر و ... (واله، ۱۳۸۴)

باباغانی شیرازی از طبقه کسبه بود و به حرفه چاقوسازی اشتغال داشت. (شهبلی نعمانی، ۱۳۶۸،

۵۶٪ از شاعرانی هم که حزین لاهیجی از آنان نام برده، شاعرند و بقیه عناوین شغلی برای آنان بیان شده است: ۲۰ نفر عالم و فقیه، یک نفر قاضی، یک نفر طبیب و دو نفر با منصب شیخ‌الاسلامی و بقیه هم آهنگر، پارچه‌باف، تاجر، زعفران‌فروش، معمار، کفشگر، قصاب و ... (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵)

۷- البته از دید تاریخی اگر بنگریم، دولت صفوی دارای دو ارزش اساسی و حیاتی است: نخست ایجاد ملتی واحد با مسؤولیتی واحد در برابر مهاجمان و دشمنان و سرکشان، دوم ایجاد ملتی دارای مذهبی خاص که بدان شناخته شده و به خاطر دفاع از آن، دشواریهایی بزرگ را در برابر هجومهای دو دولت نیرومند شرقی و غربی تحمل نموده است. (صفا، ۱۳۶۴، ج ۵/۱، ص ۶۹)

به قول ادوارد براون، از ملت ایران «ملتی قائم‌بالذات، متحد و توانا و واجب‌الاحترام ساخت و ثغور آن را در ایام سلطنت شاه عباس اول به حدود امپراطوری ساسانیان رسانید» (براون، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۱۶)

۸- حبله رود رودی است در ایالت تهران، سرچشمه آن فیروزکوه و قرای خوار را مشروب می کند و شعب آن موسوم به نمروود و دولی چای می باشد. (لغت نامه دهخدا، ذیل حبله رود). بعضی منابع حبله رودی نوشته اند.

۹- جامع التمثیل کتابی است که به حروف تهجی بیست و هشت باب قرار داده و مجموعه ای از امثال و حکایات مربوط به گروههای مختلف اجتماع است (ص ۵ کتاب)

۱۰- «صائب وفات یافت» به حروف ابجد، عدد ۱۰۸۱ را به دست می دهد.

۱۱- به نظر می رسد که در تاریخ تولد عازم که شام غریبان ذکر کرده اشتباهی صورت گرفته و باید ۱۱۳۷هـ می بود. زیرا مؤلف شام غریبان به سال ۱۱۵۰هـ به دنیا آمده و شام غریبان را به سال ۱۱۹۷هـ به اتمام رسانده است.

۱۲- مؤلف شمع انجمن، ذیل ترجمه احوال ظهوری ترشیزی، از بیجاپور با عنوان «دارالسرور» یاد کرده است.

۱۳- بر اساس نوشته غلام سرور، م، آقای دکتر نذیر احمد کتابی در شرح احوال و آثار ظهوری به زبان انگلیسی تألیف کرده و در پاکستان به چاپ رسانیده است. (بنگرید به: غلام سرور، تاریخ زبان فارسی، ص ۲۲۸)

گفتنی است که ظهوری در یزد به خدمت غیاث الدین محمد میر میران به سر می برده و با وجود حضور وحشی بافقی، مصاحبت و منادمت در آن سلسله یافته است. و این میر میران، همان است

که باغی دلگشا در تفت یزد ایجاد کرد و محله غیاث آباد، در آنجا، همچنان باقی است، و وحشی بافقی نیز قصیده ای مدحیه، در وصف تفت و میرمیران آورده است، بامطلع:

تفت رشک ریاض رضوان است
که در او جای میر میران است.

وحشی نیز هیجده قصیده در مدح میر میران در دیوان خود آورده است.

۱۴- صاحب میخانه، نام آن را دکن ثلاثه نوشته که احتمالاً مراد از آن گلکنده و احمد نگر و بیجاپور است.

۱۵- ابراهیم ثانی عادلشاه از ۹۸۸ تا ۱۰۳۷ هـ. در بیجاپور فرمانروایی کرده است

منابع و مأخذ :

- ۱- آذر، لطفعلی بیگ، (۱۳۷۸) آتشکده آذر، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۳۷)، تهران، مؤسسه نشر کتاب.
- ۳- آرزو، سراج الدین علیخان (۱۳۸۵)، مجمع النفایس، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۴- آرزو، سراج الدین علی خان، (۱۳۸۳)، تذکره مجمع النفایس، به کوشش دکتر زیب النساء علی خان، اسلام آباد پاکستان مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۵- آزاد بلگرامی، غلامعلی (۱۹۱۳م)، تذکره سرو آزاد، به سعی عبدالله خان و مولوی عبدالحق، حیدرآباد دکن، هند.
- ۶- براون، ادوارد، (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران (از صفویه تا عصر حاضر)، تهران، انتشارات مروارید.
- ۷- بدایونی، عبدالقادر، (۱۳۷۹)، منتخب التواریخ، تصحیح مولوی احمدعلی صاحب، مقدمه توفیق سبحانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۸- تربیت، محمدعلی، (۱۳۱۴)، دانشمندان آذربایجان، تهران.
- ۹- حبله رودی، محمد، (بی تا)، جامع التمثیل، تهران، مطبوعاتی حسینی.
- ۱۰- حزین لاهیجی، محمدعلی، (۱۳۷۵)، تذکره المعاصرین، تصحیح معصومه سالک، دفتر نشر میراث مکتوب و نشر سایه.
- ۱۱- خاضع، اردشیر (۱۳۴۱)، تذکره سخنوران یزد، چاپ حیدر آباد دکن، ۱۳۴۱ ش

- ۱۲- خورشاه بن قبادالحسینی (۱۳۷۹)، تاریخ ایلچی نظام شاه، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۳- دولت آبادی، عزیز، (۱۳۷۷)، سخنوران آذربایجان (از قطران تا شهریار) تبریز، انتشارات ستوده.
- ۱۴- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۲)، لغت نامه، تهران، چاپ دانشگاه تهران.
- ۱۵- رای لکهنوی، آفتاب، (۱۹۷۶م)، تذکره ریاض العارفین، تصحیح سید حسام الدین راشدی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۱۶- سام میرزاصفوی، (بی تا)، تذکره تحفه سامی، تصحیح رکن الدین همایون فرخ، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۷- ستوده، غلامرضا، (۱۳۷۲)، مرجع شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی، تهران، انتشارات سمت، چاپ ششم، ۱۳۷۲.
- ۱۸- سرور، غلام (۱۹۶۲م)، تاریخ زبان فارسی، کراچی، چاپ مکتبه خورشید درخشان.
- ۱۹- شفیق، لجهمی نراین (۱۹۷۷م)، شام غربیان، تصحیح محمد اکبرالدین صدیقی، کراچی، انجمن ترقی اردوی پاکستان.
- ۲۰- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۸)، سبک شناسی نظم، دانشگاه پیام نور، تهران، چاپ هشتم.
- ۲۱- صدیق حسن خان بهادر، محمد، (۱۲۹۳ه.ق)، تذکره شمع انجمن، هندوستان، مطبع شاهجهانی بهوپال.
- ۲۲- صدیق، نواب صدیق حسن خان، (۱۳۸۶)، تذکره شمع انجمن، تصحیح محمدکاظم کهدویی، یزد، انتشارات دانشگاه یزد.
- ۲۳- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۴)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس.
- ۲۴- فتوحی یزدی، عباس، (۱۳۸۲)، تذکره شعرای یزد، یزد، انتشارات اندیشمندان یزد، چاپ سوم.
- ۲۵- فخرالزمانی قزوینی، ملاعبدالنبی (۱۳۶۷)، تذکره میخانه، به اهتمام احمد گلچین معانی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اقبال.
- ۲۶- قانع تتوی، میرعلیشیر (۱۳۷۹ش)، معیار سالکان طریقت، تصحیح سید خضر نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

- ۲۷- کاشانی، میر تقی الدین (۱۳۸۴)، خلاصه الاشعار و زیده الافکار، به کوشش عبدالعلی برومند و ...، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب.
- ۲۸- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹) کاروان هند، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۲۹- گویاموی هندی، محمد قدرت الله (۱۳۶۶)، تذکره نتایج الافکار، ناشر اردشیر خاضع، چاپخانه سلطانی بمبئی.
- ۳۰- مدرسی، محمد علی (۱۳۷۹)، تذکره شبستان، به کوشش اکبر قلمسپاه، تهران، انتشارات گیتا.
- ۳۱- معین، محمد، (۱۳۶۴)، فرهنگ فارسی چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۳۲- نصر آبادی، میرزا محمد طاهر (۱۳۶۱)، تذکره نصر آبادی، تصحیح وحید دستگردی، تهران، کتابفروشی فروغی.
- ۳۳- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۹)، تذکره نصرآبادی، محمدطاهر به کوشش احمد مدقق یزدی، یزد، انتشارات دانشگاه یزد.
- ۳۴- نعمانی، شبلی (۱۳۶۸)، شعر العجم، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- ۳۵- واله داغستانی، علی قلی (۱۳۸۴)، ریاض الشعرا، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۳۶- وامق یزدی، محمدعلی (۱۳۷۱)، تذکره میکده، به کوشش حسین مسرت، تهران، انتشارات ما.
- ۳۷- هاشمی سندیلوی، شیخ احمد خان (۱۳۷۱)، تذکره مخزن الغرائب، به اهتمام دکتر محمد باقر (دوره ۵ جلدی)، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۳۸- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۵)، ریاض العارفین، تصحیح ابوالقاسم رادفر و...، پژوهشگاه علوم انسانی.

Persian Poets in Qotbshahi and Adelshahi Dynasties

Mohammad Kazem Kahdouei(Ph.D)
Yazd University

Abstract:

Persian language and literature showed its manifestation in India in Sultan-Mahmood's Period and gained a widespread popularity in that area. The immigrants' travelling to India caused a further cultural interaction. Such relations got expanded in all respects in 10th century (A.H) during Safavid dynasty in Iran and Teymori dynasty in India. Some Persian poets migrated to India for a variety of reasons such as the lack of proper attention to poets by the Safavid kings and enormous encouragement by their Indian counterparts. We can observe a remarkable instance of such a migration in the 11th century. Furthermore, Persian Language was invariably regarded as the formal, political and diplomatic language until 1857 when the Teymori dynasty came to an end.

Qotbshahi and Adelshahi were ruling in Golkandeh (918-1098 A.H.) 'Bijapoor (895-1097 A.H) and Dakan respectively. Due to their similar ideological viewpoints to the Safavid Kings, a greater number of poets migrated to India. We can cite more than 70 poets comprising about 10 percent of poets' migration to India.

Keywords: *India, Persian poets, Qotbshahi, Adelshahi, Safavid, Teymori.*